

بررسی وضعیت خشونت علیه زنان در

افغانستان

داکتر مهری رضایی*

چکیده

خشونت علیه زنان یک پدیده گسترده در افغانستان است، که در تمام طول تاریخ همواره زندگی دختران و زنان را متأثر ساخته است. در افغانستان گستره وسیعی از انواع خشونت‌ها به صورت دوام‌دار در خانه، اجتماع و محل کار علیه زنان اعمال می‌شود. گزارش‌ها حکایت از ازدیاد قضایای خشونت علیه زنان در سراسر افغانستان دارد. این گزارش‌ها نشان می‌دهند که خشونت فیزیکی و جنسی از رایج‌ترین خشونت‌ها علیه زنان و دختران می‌باشد. هم‌چنین بیش‌تر خشونت‌ها در خانه و حریم خانواده صورت می‌گیرد. در واقع، اکثر زنان افغانستان از دورافتاده‌ترین نقاط تا شهری‌ترین نقاط، چون کابل، مورد خشونت خانگی قرار می‌گیرند. یکی از مشکلات اساسی برای مقابله با خشونت علیه زنان، فقدان سیستم حمایتی است. در قوانین افغانستان ماده خاصی برای حمایت از زنان در برابر خشونت وجود ندارد که به‌طور مشخص رفتار خشونت‌بار را، چه فیزیکی و چه روانی، جرم شمرده باشد و یا اصولاً خشونت را تعریف کرده باشد. پلیس و

* پژوهشگر و استاد دانشگاه.

دستگاه قضایی نیز در مقابل خشونت علیه زنان، به خصوص در خانواده، بی تفاوت است و آن را بخشی از زندگی خصوصی می‌داند. هم‌چنین خشونت علیه زنان ریشه عمیق در فرهنگ و رسومات و باورهای مردم دارد و از بین بردن آن کاری است بس دشوار.

خشونت علیه زنان به صورت گسترده و در انواع مختلف، بخش بزرگی از جامعه را از حقوق انسانی و ذاتی خویش محروم نموده و منجر به هدررفتن استعدادها و توانایی‌های نیمه از نیروی انسانی سودمند شده است و آسیب‌ها و معضلات اجتماعی زیادی را به بار آورده و جامعه افغانستان را با چالش مواجه ساخته است؛ لذا در این نوشتار به بررسی انواع خشونت علیه زنان در افغانستان پرداخته و عوامل اساسی و ریشه‌های آن را برشمرده و به ارائه راه‌کارهایی برای مقابله با این پدیده مخرب می‌پردازیم.

واژگان کلیدی: خشونت علیه زنان، خشونت خانگی، خشونت فیزیکی،

خشونت جنسی، قوانین افغانستان، اسناد بین‌المللی.

مقدمه

خشونت در افغانستان علیه زنان، قدمتی به بلندای تاریخ دارد و در تمام تار و پود جامعه افغانی رسوخ کرده و ریشه در فرهنگ و رسوم جامعه دارد و در ابعاد و شکل‌های مختلف بروز می‌کند. زدودن و برطرف کردن آن نیاز به سال‌ها تلاش و کوشش بی‌وقفه از سوی دولت و تمام مسئولان و تمام محققان و متخصصان اجتماعی در زمینه مبارزه با خشونت دارد؛ لذا ما نیز با بررسی علمی علل و عوامل ریشه‌ای این معضل بزرگ اجتماعی، قصد داریم گامی هرچند اندک، در جهت مبارزه با خشونت علیه زنان برداریم. در این نوشتار، ابتدا با اشاره به کلیاتی در مورد خشونت علیه زنان در جهان، به تعریف خشونت پرداخته و با ذکر مثال‌هایی در افغانستان، گستره و گونه‌های آن را برمی‌شماریم. هم‌چنین به بررسی خشونت خانگی در افغانستان پرداخته و با ذکر گزارش‌های تحقیقی مراجع حقوق بشر و اسناد بین‌المللی، به تشریح این مسأله می‌پردازیم. در بخش پایانی نیز علل و عوامل خشونت

علیه زنان در افغانستان را ذکر نموده و به بررسی ریشه‌های خشونت علیه زنان در قوانین و عرف و آداب و رسوم سنتی خواهیم پرداخت.

مبحث اول: خشونت علیه زنان

در سرتاسر جهان، خشونت علیه زنان یکی از مشکلات جدی اجتماعی است. بعد از کودکان، زنان بزرگ‌ترین رقم قربانیان خشونت را تشکیل می‌دهند و اکثراً عوامل این خشونت‌ها بدون مجازات باقی می‌مانند. با وجودی که دین مقدس اسلام هر نوع خشونت را منع نموده است و راجع به کرامت انسانی زنان، چه در احکام دینی و چه در دستورات اخلاقی، بیانات بسیار ارزنده‌ای دارد و هم‌چنین در اسناد بین‌المللی و قوانین داخلی افغانستان نیز هرگونه خشونت و شکنجه انسان شدیداً منع شده است. خشونت در افغانستان بسیار فراگیر بوده و در بخش‌های مختلف کشور دارای پیامدهای متفاوت می‌باشد. خشونت علیه زنان گسترده و دارای ریشه‌های عمیق و حاد می‌باشد. بر اساس گزارش گلوبال رایتس در سال ۲۰۰۸، ۸۷ درصد از زنان در افغانستان حداقل از یکی از انواع خشونت رنج می‌برند (ذوالفقار، ۲۰۱۴: ۵).

بنیاد اندیشه

خشونتی که بر زندگی بخش بزرگی از زنان و دختران اثر می‌گذارد، از فرهنگ، عنعنات، طرز برخورد و روش‌های سنتی افغانی ریشه می‌گیرد. زنان افغان آزادی محدودی برای فرار کردن از نورم‌ها و رسم و رواج‌هایی که زنان به اطاعت از آن‌ها مجبور می‌شوند، دارند. هم‌چنین زنان در افغانستان به دلیل درگیری‌های مسلحانه، که در طی سال‌های اخیر شدت گرفته و بر مردم تحمیل می‌گردد، نیز مورد خشونت قرار می‌گیرند (تحقیق یوناما، ۲۰۰۹).

گفتار اول: تعریف خشونت

تعاریف متعددی در مورد خشونت وجود دارد؛ زیرا خشونت عرصه بسیار وسیعی از رفتار انسان‌ها را در برمی‌گیرد که بسیار متحول و متغیر بوده و در عین حال، گاه وابسته به ارزش‌های فرهنگی و قومی است. به همین دلیل در ذیل، ما مهم‌ترین و کامل‌ترین تعاریف

از خشونت را ذکر می‌کنیم.

اعلامیه جهانی منع خشونت علیه زنان (۱۹۹۴)، خشونت را چنین تعریف کرده است: «خشونت با زنان، هرکار خشونت‌آمیزی بر اساس جنسیت است که بالفعل یا بالقوه منجر به آسیب‌رساندن یا رنجاندن جسمی، جنسی و روانی زنان شود، از جمله تهدیدها یا رفتارهای مشابه، اجبار یا محروم کردن مستبدانه زنان از آزادی که آشکارا یا در خلوت زندگی خصوصی انجام شود» (www.daccessdds.un.org)؛ بنابراین، خشونت حاکی از اعمال وحشیانه و ضد انسانی است که آزادی، اختیار و شخصیت انسانی فرد را، چه از حیث فیزیکی و چه از نظر روحی، جریحه‌دار می‌سازد. برای انجام و صدق خشونت لازم نیست که اعمال وحشیانه و بسیار خطرناک به وقوع بپیوندد؛ بلکه مطلق نقض حقوق اولیه و نادیده گرفتن آن کافی است؛ زیرا خشونت در اشکال مختلف؛ مثل خشونت فیزیکی، جنسی، روانی، معنوی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی قابل مشاهده است (پوراسلامی و دیگران، ۱۳۸۰: ۶۶).

گفتار دوم: گستره و گونه‌های خشونت علیه زنان

با توجه به گستردگی انواع خشونت در سراسر جهان علیه زنان، سند سازمان ملل متحد انواع خاص خشونت علیه زنان را تشریح می‌کند و به موارد آن از جمله تجارت جنسی، فحش‌های اجباری، تجاوز و لت‌وکوب همسر اشاره دارد.

محققان و مدیران برنامه‌ها، خشونت را از ابعاد مختلف تقسیم‌بندی کرده‌اند که ما در این‌جا تنها به بررسی خشونت برحسب شیوه اعمال آن که به انواع فیزیکی، جنسی، روانی، احساسی و یا اقتصادی تقسیم‌بندی می‌شود، می‌پردازیم و نمونه‌هایی را در افغانستان ذکر می‌کنیم.

الف) خشونت فیزیکی

خشونت فیزیکی مثل زدن، بریدن، سوزاندن، حبس نمودن در خانه و اسیدپاشیدن و دیگر انواع فشارهایی که اثرات آن در بدن انسان باقی بماند؛ گاهی بر اثر ضربه‌های وارد شده (مثلاً

به سر) به دلیل پوشیده بودن آن ناحیه از بدن کم‌تر آشکار است.

متأسفانه در افغانستان خشونت فیزیکی علیه زنان به شیوه‌های گوناگون اعمال می‌گردد؛ از سیلی زدن گرفته تا شکنجه و حتی قتل، که در بسیاری از موارد باعث شکسته شدن اعضا، پارگی‌ها، زخم‌ها، بریدگی‌ها، کم‌بودی‌ها، عدم توانایی در وضع حمل، سقط جنین و مرگ زن می‌گردد.

گزارش وزارت زنان در سال ۲۰۱۴، در باره قضایای خشونت علیه زنان، حاکی از آن است که انواع بسیار عام خشونت علیه زنان که در افغانستان به ثبت رسیده است، خشونت فیزیکی؛ از جمله ضرب و جرح و به تعقیب آن قتل، سوءاستفاده و تحقیر، عدم مراقبت و محرومیت از غذا و در آخر ازدواج اجباری است. در بخش‌های دیگر این تحقیق، خشونت‌های فیزیکی دیگر؛ از جمله سوءاستفاده جنسی، تجاوز جنسی و دیگر اشکال خشونت جنسی علیه زنان نیز گزارش شده است (ذوالفقار، ۲۰۱۴: ۶).

هم‌چنین بر اساس گزارش کمیسیون حقوق بشر افغانستان، آمار خشونت فیزیکی در سال ۱۳۹۰، به ۱۰۷۵ مورد؛ یعنی حدود ۳۴٫۲٪ از کل موارد خشونت گزارش شده در این سال رسیده است که نسبت به سال‌های قبل چند برابر افزایش یافته است (کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ۱۳۹۰).

از جمله خشونت‌های رایج دیگر، لت‌وکوب (ضرب و جرح) زنان در خانواده است که نوعی از خشونت فیزیکی است که در افغانستان بسیار معمول بوده و یک سوم کل جرائم علیه زنان را شامل می‌شود. غالباً نهادهای حقوق زنان از این موارد آگاه نمی‌شوند؛ زیرا زنان این نوع رفتارهای شوهر را به‌عنوان جزئی از شرایط زندگی مشترک پذیرفته‌اند و شکایت به‌جایی نمی‌برند. آمار و ارقامی که در این مورد از سوی نهادهای مسؤول به ثبت می‌رسد، به‌هیچ‌وجه کامل نبوده و تعداد زنانی که در خانواده‌های شان مورد لت‌وکوب قرار می‌گیرند، به‌مراتب بیشتر از آن چیزی است که به ثبت می‌رسد. طبق ارقام ثبت شده در بخش حقوق زنان کمیسیون مستقل حقوق بشر در جریان سال ۱۳۸۷، تعداد ۱۱۹۴ مورد لت‌وکوب زنان

در کشور شناسایی گردیده است، که این رقم ۴۲ درصد از مجموع خشونت‌ها علیه زنان در طی این سال را تشکیل می‌دهد (گزارش وضعیت حقوق بشر در افغانستان، ۱۳۸۷).

بیش‌ترین مورد لت‌وکوب زنان به ترتیب مربوط به قندوز، کابل و مزار شریف می‌باشد. همان‌طور که گفته شد، یکی از چالش‌های اساسی در زمینه حمایت از زنان در برابر اعمال خشونت‌ها، به‌خصوص خشونت‌های فیزیکی، عدم توجه نهادهای مسؤول از جمله پلیس است.

ب) خشونت جنسی

خشونت جنسی، تلاش در جهت برقرارکردن رابطه جنسی به‌زور، آسیب‌رساندن به اعضای جنسی و تحریم روابط جنسی می‌باشد.

یکی از شنیع‌ترین اشکال خشونت فیزیکی، که در جامعه علیه زنان بسیار رایج است، تجاوز جنسی علیه زنان است. تجاوز جنسی خشونت بدنی پنهانی است که شاید بدترین آثار روحی و جسمی را برجا گذارد. تماس جنسی اجباری که مرد در مقام شوهر بر همسر خود تحمیل می‌کند، در بسیاری از فرهنگ‌ها تجاوز جنسی به‌شمار می‌رود. در این فرهنگ‌ها، تمکین زن به خواست مرد تنها به‌دلیل شوهربودن او، پذیرفته نیست و پیگرد قانونی دارد.

قضایای تجاوز جنسی در افغانستان با در نظرگرفتن ذهنیت‌های مردم، به‌شدت حساسیت برانگیز بوده و به روان و کرامت انسانی زنان به‌شدت لطمه وارد می‌نماید؛ در حالی که تجاوز جنسی در اصل تجاوز به شخصیت و کرامت شخص تجاوزکننده نیز می‌باشد. متأسفانه در اوضاع نابسامان امنیتی در افغانستان، چه در دوران جنگ و چه بعد از آن، زنان به‌طور گسترده مورد تجاوز قرار گرفتند! اکنون نیز زنان به‌دلیل ترس از تجاوز جنسی، نمی‌توانند آزادانه در جامعه رفت و آمد کنند و به همین سبب، بسیاری از آزادی‌های آنان سلب می‌گردد. آمار دقیقی از تجاوزات جنسی علیه زنان، به‌دلیل حساسیت برانگیز بودن مسأله، وجود ندارد. قضایای زیادی در این مورد موجود است؛ اما به‌دلیل این حساسیت‌ها در جامعه، از عمومی شدن و آشکارکردن آن، جلوگیری می‌شود. در سال‌های اخیر عده‌ای از خانواده‌ها،

جرأت کرده و چنین قضایی را به کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان یا رسانه‌ها گزارش داده‌اند. در سال ۲۰۰۸ میلادی، حدود ۹ مورد تجاوز جنسی علیه زنان در کمیسیون حقوق بشر افغانستان شکایت شده است (کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ۲۰۰۸).

هم‌چنین بر اساس ارقام ثبت‌شده در کمیسیون مستقل حقوق بشر در طی سال ۱۳۹۰، ۲۶۷ مورد خشونت جنسی (گزارش وضعیت حقوق بشری زنان، ۱۳۹۰) و در سال ۱۳۸۷، تعداد ۸۷ مورد تجاوز جنسی بر زنان صورت گرفته است. این ارقام و تحقیقات کمیسیون در رابطه با هریک از این موارد نشان می‌دهد که ضعف در پیگیری قضایا به وسیله مجریان قانون، باعث وسعت دایره تجاوز جنسی گردیده و تعداد بیش‌تری از زنان در خطر تجاوز قرار می‌گیرند (گزارش کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ۱۳۸۷).

نگرانی مهمی که در مورد این قضایا وجود دارد، معافیت مجرمان از مجازات به دلیل فساد و ارتشا در نهادهای مجری قانون می‌باشد. معافیت متجاوزان جنسی از مجازات، به گسترش چنین جرم‌ها (تجاوز جنسی علیه زنان و اطفال) کمک نموده، میزان این جرم را بیش‌تر نموده و از همه مهم‌تر این‌که کرامت انسانی و روان ترمیم نشده و امید مردم از قانون و حقوق بشر به یأس تبدیل می‌گردد. مواردی از معافیت متجاوزان جنسی گزارش شده است که متجاوزان جنسی بدون پیگرد قانونی آزاد هستند یا این‌که بعد از چند روز بازداشت رهایی یافته‌اند (گزارش وضعیت مورد وضعیت زنان افغانستان، ۲۰۰۸: ۱۴).

علاوه بر آن، ارائه خدمات برای بازتوانی قربانیان تجاوز جنسی، بسیار محدود بوده و در بسیاری از موارد وجود ندارد. قربانیان تجاوز جنسی با مشکلات فراوان روانی در اثر صدمه ناشی از تجاوز مواجه‌اند و تا کنون اقدامات مؤثر و نظام‌مندی در رابطه با ارائه خدمات روان‌درمانی صورت نگرفته است (گزارش وضعیت حقوق بشر در افغانستان، همان)؛ بنابراین، دولت و نهادهای قضایی باید در مورد اجرای قانون و مجازات متجاوزان و مجرمان با قدرت و جدیت وارد عمل شوند و خاطیان را به شدت مجازات کنند تا امکان ارتکاب این جرائم در جامعه کم‌تر شود.

ج) خشونت گفتاری (روانی)

از دید روان‌شناسان، سخن آزاردهنده، رفتار خشونت‌آمیز است. افراد جامعه هم بسته به جایگاه خود و شدت و ضعف آن، به پرخاشگری واکنش نشان می‌دهند. گفتار ناخوشایند به صورت ناسزا، لحن خشونت‌بار و تحقیرآمیز، فرد را می‌آزارد. کوچک شمردن و مسخره کردن شخصیت زن در برابر فرزندان، دوستان و خویشاوندان با به‌کاربردن کلمات تحقیرآمیز؛ مانند «نمی‌فهمی، نمی‌دانی، نمی‌توانی»، خشونت گفتاری محسوب می‌شود.

در افغانستان، تحقیر و توهین زنان در خانواده، محل کار و اجتماع، به‌طور گسترده وجود دارد. باید یادآور شد که این تحقیر و توهین‌ها در اکثر برخوردهای اجتماعی به‌طور ناآگاهانه و آگاهانه وجود دارد؛ به‌طور مثال: اکثریت مردان و زنان در افغانستان، شخصیت و منزلت زنان را حقیرتر و پایین‌تر از مردان می‌دانند. این طرز فکر و باور در برخوردها و اصطلاحات رایج بیش‌تر روشن می‌گردد. همه این برخوردها، بیانگر یک تبعیض پنهان علیه زنان در جامعه افغانستان بوده است (گزارش وضعیت زنان در افغانستان، ۲۰۰۸).

۳۱۴

مردان افغان در بستر فرهنگی مردسالار طوری پرورش می‌یابند، که جنس مرد را برتر از زن دانسته و به‌خود اجازه می‌دهند هر نوع تحقیر و توهینی را به جنس پایین‌تر از خود نسبت دهند، تا به این وسیله، برتری خود را هرچه بیش‌تر به اثبات رسانند.

هم‌چنین رفتارهای خشونت‌آمیز دیگری که شرافت، آبرو و اعتماد به نفس زن را خدشه‌دار می‌کند، رفتارهایی‌اند که به‌صورت انتقاد ناروا، بدزبانی، تمسخر، توهین، فحش و ناسزا، طعنه‌زدن، تهدیدهای مداوم به طلاق یا ازدواج مجدد اعمال می‌شود که باعث از بین رفتن اعتماد به نفس، انواع افسردگی‌ها، گریز از مشارکت در امور اجتماعی، عدم موفقیت اطفال در تحصیل، عدم کارایی زن در محیط کار، پناه‌بردن به انواع داروهای روانی و مواد مخدر، از دست دادن استعدادهای ذاتی زن، اقدام به خودکشی و از دست دادن اعتبار اجتماعی زن می‌گردد (دهقان، ۱۳۸۵). این‌گونه رفتارهای نادرست و خشونت‌آمیز، علاوه بر آسیب‌های پایدار و جبران‌ناپذیر که بر روح و جسم زن به‌عنوان مادر و یکی از ارکان خانواده وارد

می‌سازد، فضای ناامن و متشنجی را برای کودکان در خانواده ایجاد می‌کند که آنان را از پرورش یافتن در فضای امن و توأم با صمیمیت محروم می‌سازد.

د) خشونت پنهان

در خشونت فیزیکی، آثار آن را می‌توان دید؛ مانند کبودی بدن، زخم، شکستگی و سوختگی. آثار برخی از خشونت‌ها را به چشم نمی‌توان دید؛ اما تأثیرات عمیقی بر روح فرد باقی می‌گذارد که تحمل آن بسیار دشوار است. دروغ‌گفتن، نفقه‌ندادن، فاش‌ساختن اسرار زندگی خصوصی با غریبه‌ها و همکاران، بی‌توجهی به خواسته‌های مطلوب زن، دیر بازگشتن به خانه، چشم‌چرانی کردن و خیانت، قدرناشناس بودن و بی‌اعتنایی به قول و قرار، اهمیت‌ندادن و بی‌توجهی به زن، نمونه‌هایی از خشونت پنهان هستند. ناامنی عاطفی، پس از تهدیدهای بدنی، بدترین شکل خشونت خانگی با زنان است که در کشورهای مسلمان‌نشین به‌صورت چندهمسری نمود پیدا می‌کند. در افغانستان نیز چندهمسری رواج فراوان دارد و مرد بدون این‌که تعهداتش را نسبت به زن اولش انجام دهد، به‌راحتی و بدون هیچ ممنوعیتی، می‌تواند زن دوم و سوم بگیرد و هرطور که بخواهد، با آن‌ها رفتار کند. در این حالت، چون مرد برای ازدواج دوباره از همسر خود اجازه نمی‌گیرد و به رضایت او اهمیت نمی‌دهد، بگومگوی رفتاری در این باره، در بسیاری از موارد، به خشونت کشیده می‌شود. در این شرایط، حتی اگر زنان چنین مردی در یک‌جا با هم زندگی هم نکنند، فشار وضعیتی آنان را آزار می‌دهد و در حقیقت، مردان با چنین اعمالی شدیدترین خشونت روانی را علیه زنان انجام می‌دهند (دهقان، همان). در این صورت می‌توان گفت خشونت فیزیکی را شاید بتوان تحمل کرد؛ چون آثار ناشی از آن بعد از مدتی برطرف می‌شود؛ اما خشونت روحی و عاطفی به‌طور مداوم و برای تمام عمر غیرقابل تحمل است. زنان در افغانستان، چه در خانه و چه در اجتماع، انواع خشونت‌ها؛ از جمله خشونت پنهان را به‌طور مداوم تجربه می‌کنند و آن را به‌عنوان جزئی از زندگی خود می‌پذیرند.

هـ) خشونت اقتصادی

در این نوع خشونت، فرد خشونت‌کننده به‌طور مداوم در تلاش است تمام صلاحیت‌های مالی را در اختیار خود داشته باشد و حتی می‌کوشد درآمد شخصی زن را نیز از آن خود کند، که این عمل باعث عدم اعتماد به نفس زن می‌شود و عزت نفس او را خدشه‌دار می‌کند. هم‌چنین خشونت‌کننده می‌کوشد تا قربانی (زن) را از آموزش‌های حرفه‌ای باز دارد و یا مانع انتخاب و ادامه شغل وی گردد تا بدین وسیله، توانسته باشد استقلال مالی طرف را سلب نموده و او را به‌خود متکی و وابسته سازد؛ در حالی که دین مبین اسلام، سرمایه زن را کاملاً مصون تسجیل نموده و همیشه مرد را مکلف به پرداخت نفقه زن ساخته است (تحقیق جندر و حقوق، ۱۸).

در افغانستان عموماً زنان - به استثنای زنان کارمند- نیروی کار بدون مزد هستند. آنان دسترسی به منابع اقتصادی ندارند؛ به همین دلیل، تا آخر عمر کاملاً وابسته به مرد خانواده یا افراد ذکور باقی می‌مانند. افراد ذکور خانواده زنان را از حق میراث خود محروم می‌کنند. برخی از زنان بعد از ازدواج از طرف شوهران‌شان اجازه فعالیت خارج از منزل را ندارند (www.aihrc.org.af). در بعضی موارد، زنان کارمند نیز اختیار دستمزد خود را ندارند و شوهران‌شان برای آن‌ها تعیین تکلیف می‌کنند.

هم‌چنین در جامعه افغانستان، که اکثر زنان سواد خواندن و نوشتن یا تجربه سرمایه‌گذاری را ندارند، این محرومیت وسیله‌ای است برای تشدید وابستگی آنان به مردی که با او زندگی می‌کند و اکثراً قربانی فزاینده همان مرد می‌شوند و زن بعد از طلاق هیچ حقی بر سرمایه افروده‌شده مرد در دوران زندگی مشترک‌شان را ندارد و مطابق با سیستم حقوقی افغانستان، شریک اموال همسرش نیست. به این ترتیب، عدم استقلال مالی زن، زمینه خشونت را گسترده‌تر می‌کند. در یک خانواده افراد هر قدر استقلال، چه مالی و چه شخصیتی، داشته باشند، کم‌تر به دیگران اتکاء می‌کنند و کم‌تر دچار خشونت می‌گردند (روحانی، ۱۳۸۶)؛ اما به نظر می‌رسد زنان افغانی به دلیل نگرش سنتی مردسالارانه، برای همیشه از استقلال مالی

و شخصیتی محروم بوده و وابسته به قدرت و اقتدار مردان هستند. عدم استقلال مالی و وابستگی اقتصادی، یکی از مهم‌ترین دلایل ضعف زنان در برابر مردان می‌باشد.

گفتار سوم: خشونت خانگی

«خشونت علیه زنان» پدیده‌ای است که در آن زن به‌خاطر جنسیت خود- «صرفاً به علت زن بودن»- مورد اعمال زور و تضييع حق از سوی جنس دیگر یعنی «مرد» قرار می‌گیرد؛ چنانچه این رفتار در چهارچوب خانواده و بین زن و شوهر باشد، از آن به خشونت خانگی تعبیر می‌شود. خشونت خانگی ممکن است بدنی، جنسی، روانی یا عاطفی و اقتصادی باشد. هم‌چنین خشونت، گذرا یا همیشگی رخ می‌دهد.

همان‌طور که گفته شد، به‌کاربردن انواع خشونت‌های ذکر شده و سوءاستفاده فیزیکی، روانی و یا اقتصادی از زنان را توسط شریک فعلی یا قبلی زندگی و یا توسط فرد دیگری که در خانه یا خانواده رخ می‌دهد را خشونت خانگی می‌گویند.

در گزارش‌های مربوط به خشونت‌های خانگی، زنان و کودکان، قربانیان اصلی و مردان، آزاررسان معرفی شده‌اند. بنا بر آمارهای جهانی، ۹۰٪ از قربانیان خشونت خانگی زنان و ۱۰٪ را مردان تشکیل می‌دهند.

الف) خشونت خانگی در افغانستان

خشونت خانگی در افغانستان بسیار رایج بوده و دارای ابعاد وسیعی است؛ به‌طوری که گزارش سال ۲۰۱۲ و ۲۰۱۳ دفتر (RIWPS) از ولایت هلمند نشان می‌دهد که انواع بسیار وحشیانه خشونت خانگی - مانند قطع کردن بخش‌هایی از وجود زنان/ دختران - توسط برادران و پدران صورت گرفته است که در کمپین‌های تبلیغاتی طالبان اشتراک کرده بودند (ذوالفقار، ۲۰۱۴: ۱۴). هم‌چنین بر اساس گزارشات حقوق بشر و یوناما، تعداد زیادی از زنان و دختران به‌خاطر فرار از خانه‌هایشان توقیف، تعقیب و زندانی شده‌اند. در سال ۲۰۱۲، حدود ۴۰۰ زن

۱. انیستیتوت زنان، صلح و امنیت.

در سراسر افغانستان به علت فرار از ازدواج اجباری و داشتن شوهران و خانواده‌های خشن، در زندان‌ها به سر می‌بردند. سارنوالان این پیگردها را جرایم اخلاقی پنداشته و زنان را به اتهام زناکاری زندانی کردند؛ در حالی که آن‌ها از زندگی تحت خشونت خانواده خویش فرار کرده بودند (همان: ۱۱).

یافته‌های یک تحقیق سراسری از ۴۷۰۰ زن در سال ۲۰۰۷ در افغانستان نشان داد که ۸۷،۲ درصد آن‌ها دست‌کم شکلی از خشونت فیزیکی، جنسی یا روانی یا ازدواج اجباری را در زندگی‌شان تجربه کرده بودند.

ب) گزارشات و تحقیقات مراجع بین‌المللی حقوق بشر در مورد خشونت علیه زنان در افغانستان

خشونت علیه زنان در افغانستان گسترده و همه‌گیر است و نهادهای ملی فعال در زمینه حقوق بشر و هم‌چنین سازمان‌های بین‌المللی، تحقیقات و گزارش‌های زیادی از خشونت فراگیر علیه زنان در افغانستان تهیه کرده‌اند؛ از جمله در گزارش شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد در حمایت از قربانیان خشونت در سال ۲۰۰۷ آمده است که با گذشت نه ماه از سال ۲۰۰۷، مشکلات زنان در جهان هم‌چنان ادامه دارد و به‌صورت حل‌نشده باقی مانده است و در کشورهایی مثل افغانستان، زنان هم‌چنان قربانی خشونت خانگی می‌شوند (A/HRC/6/NGO/ August 2007).

هم‌چنین در بخشی از گزارش سالانه کمیسیونر عالی حقوق بشر ملل متحد در فبریه ۲۰۰۸، تحت عنوان «خشونت علیه زنان و دختران و تبعیض در سیستم قضایی کیفری» آمده است: سطح بالای خشونت علیه زنان و دختران در افغانستان به‌صورت یک نگرانی بزرگ باقی مانده است؛ به‌طوری که یوناما، AIHRC (کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان) و کارمندان وزارت امور زنان، بیش‌تر از ۲۰۰۰ کیس در سال ۲۰۰۷ دریافت کردند که این رقم شاید بخشی از کیس‌هایی که در دسترس و اطلاع است، باشد. کیس‌ها بیش‌تر شامل قتل‌های ناموسی، بد(معاوضه) دختران برای فرونشاندن منازعات، قاچاق زنان، ازدواج‌های اجباری و

زودهنگام و خشونت‌های سخت خانگی می‌باشد که رواج رسوم و عادات ناپسند را نشان می‌دهد (A/HRC/7/27. 21 February 2008).

با توجه به این گزارشات، می‌توان گفت دولت و دستگاه قضایی افغانستان که باید حامی و پشتیبان حقوق زنان باشد، خود باعث تضييع و تضعيف حقوق زنان و تشديد ظلم و خشونت بر آنان می‌گردد.

هم‌چنین در تحقیقی که از سوی بخش حقوق بشر یوناما در جولای ۲۰۰۹ در مورد خشونت علیه زنان صورت گرفته است، نشان می‌دهد که زنان به‌طور فزاینده، در معرض یک محیط ناامن قرار دارند. زنانی که در فعالیت‌های اجتماعی شرکت می‌کنند، مورد تهدید، اذیت و حمله قرار می‌گیرند. در موارد شدید، زنان بنا بر داشتن وظایفی که عدم رعایت از روش‌های سنتی یا غیر اسلامی پنداشته می‌شود، به قتل رسیده‌اند؛ مانند ملالی کاکر و ستاره اچکزی که به قتل رسیده‌اند. هم‌چنین زنان بی‌شماری وجود دارند که تلفن‌ها و شب‌نامه‌های تهدیدآمیز دریافت می‌کنند و از آن‌ها خواسته می‌شود که کارکردن را متوقف سازند و یا این‌که کودکان‌شان مورد اذیت و تهدید قرار می‌گیرند و در بعضی موارد مورد بدرفتاری لفظی یا فیزیکی قرار می‌گیرند؛ بنابراین، زنان از نظر روانی و فیزیکی مورد تهدیدات و اشکال مختلف ارباب و حمله‌های زبان‌آور قرار دارند. در نتیجه بسیاری از زنان اقدامات پیش‌گیرانه حفاظتی خود را اتخاذ می‌نمایند تا از سطح خطر کاسته باشند؛ مانند کاهش حضورشان در مجامع عمومی، محدودیت در گشت‌وگذار، خودسانسوری و توقف کار و فعالیت و این شرایط بر زنان دیگر نیز تأثیر می‌گذارد و مانع از حضور آن‌ها در جامعه می‌شود (Silence is Violence- End Violence Against Women in Afghanistan . P II).

بر اساس این گزارش، گرایش رو به افزایش خشونت علیه زنان در حیات اجتماعی نشان می‌دهد که نقش اساسی زنان در روند تصمیم‌گیری دموکراتیک، توسعه اقتصادی و اجتماعی و تلاش برای صلح و ثبات به‌طور کامل جامه عمل نپوشیده و یا در جامعه یا سیاست افغانستان ارزش ندارد و هم‌چنین جایگاه سیاسی زنان که از حقوق‌شان دفاع کند،

نیز کم‌رنگ‌تر شده است (Ibid).

هم‌چنین در این گزارش آمده است: زنان مختلف با تهدیدات مواجه هستند؛ از جمله نمایندگان زن در پارلمان، اعضای شوراهای ولایتی، مأمورین جامعه مدنی، روزنامه‌نگاران؛ زنانی که با سازمان‌های بین‌المللی همکاری دارند از جمله ملل متحد و هم‌چنین کسانی که به کارهای غیر اخلاقی مشغول‌اند و مرتکبین این تهدیدات عبارت‌اند از: عاملین ضد دولتی، قدرت‌مندان مذهبی، محلی و سنتی، خانواده‌ها و جوامع خود زنان و در برخی موارد مقامات حکومتی (Ibid).

هم‌چنین در پایان این گزارش می‌خوانیم وقوع و شیوع خشونت علیه زنان، امیدواری‌ای که نسبت به جامعه بعد از سقوط رژیم طالبان به میان آورده بود را زیر سؤال می‌برد. اهمیت شرکت زنان در شکل‌دهی و گفت‌وگوهای سیاسی در راستای تحقق یک صلح پایدار و مؤثر، موضوع محوری دوره پس از امضای توافق‌نامه بن را تشکیل می‌داد؛ اما واقعیت موجود این است که زندگی تعداد زیادی از زنان افغان به شدت مورد خشونت قرار می‌گیرد؛ حقوق انسانی و بنیادی زنان انکار می‌شود و در جریان جست‌وجوی عدالت در مقابل جرایمی که علیه‌شان صورت می‌گیرد، بیش‌تر مورد خشونت قرار می‌گیرند. اکثریت عظیم زنان افغان از نارسایی‌های حقوق بشری رنج می‌برند (Ibid).

در مورد مسأله تجاوز، یوناما در تحقیقات خویش دریافته است با وجودی که قضایا در این مورد کم‌تر گزارش و بیش‌تر پنهان می‌شود، این جنایت قبیح یک اتفاق روزمره در همه بخش‌های افغانستان است و این یک مشکل عمیق حقوق بشری است. در بعضی مناطق اشخاصی که متهم یا محکوم به تجاوز می‌شوند یا با قوماندان قدرت‌مند اعضای گروه‌های مسلح غیر قانونی، یا با باندهای جنایت‌کار و یا هم با افراد قدرت‌مند که نفوذ آنان ایشان را در برابر دستگیری و پیگرد قانونی محافظت می‌نماید، پیوند دارند؛ به‌طور مثال: بخش حقوق بشر یوناما در مناطق شمال دریافت که در ۳۹ درصد قضایایی که مورد تحلیل قرار گرفت، مرتکبین مستقیماً با قدرت‌سالارانی که خود را مافوق قانون می‌دانند و در برابر دستگیری و

محکومیت اجتماعی از معافیت برخوردارند، پیوند داشتند (Ibid.PIII).

قربانیانی که پس از غلبه بر موانع و تابوهای متعدد از تجاوز گزارش می‌دهند، اغلب با موانع جدی در کسب حمایت کافی و درست روبه‌رو هستند. مقامات دولتی توانایی و ارادهٔ ارائهٔ کمک به قربانیان از قبیل کمک‌های پزشکی، مشاوره‌های روان‌شناسی و اقدامات قانونی را ندارند (Ibid).

ج) تأثیرات و نتایج زیان‌بار خشونت خانگی بر زنان و دیگر اعضای خانواده

در واقع اکثر زنان افغانستان از دورافتاده‌ترین نقاط تا شهری‌ترین نقاط، چون کابل، مورد خشونت خانگی قرار می‌گیرند. خشونت‌های خانگی نه تنها سبب آسیب‌های جدی جسمی و روانی برای زنان می‌گردد؛ بلکه عواقب وخیمی؛ چون: خودسوزی، خودکشی، فرار از منزل، قتل، قاچاق، گرایش و اجبار به روسپی‌گری و اعتیاد را در مورد ایشان در پی دارد (کمیسون مستقل حقوق بشر، ۱۳۸۳).

به دلیل این‌که خشونت‌های خانگی به‌طور مداوم در خانواده صورت می‌گیرد؛ لذا این خشونت‌ها می‌تواند تا حد مرگ، اعضای خانواده را متأثر سازد؛ به‌طور مثال: گاهی اتفاق می‌افتد که وقتی والدین، به‌خصوص پدر، از جنسیت نوزاد قبل از تولد آگاه می‌شوند، به دلیل رجحان جنسی، اقدام به سقط نوزاد دختر می‌کنند و یا در صورت به‌دنیا آمدن، نوزاد دختر را می‌کشند. موضوع خشونت هم‌چنین ممکن است بقیهٔ عمر زنان را نیز تحت‌الشعاع قرار ده؛ به‌طوری که دختران در خانواده نسبت به پسران همیشه مورد تبعیض قرار گرفته و مورد تحقیر و آزار افراد ذکور خانواده قرار می‌گیرند. پس از ازدواج نیز خطر خشونت علیه زنان بیش‌تر در داخل خانه وجود دارد، تا جایی که شوهران ممکن است همسران خود را آزار دهند و یا حتی به قتل برسانند (تحقیق جندر و حقوق: ۲۰).

در مورد خشونت خانگی باید گفت که به دلیل نفوذناپذیر بودن حریم خانواده، هم از نظر قانونی و هم از نظر سنت و عرف، این‌گونه خشونت‌ها کم‌تر در دسترس قانون و نهادهای مدافع حقوق زنان قرار می‌گیرند. آمار دقیقی از عمق و گونه‌های خشونت در دست نیست.

بنا بر بررسی سازمان یونیسفم، ۸۰٪ خشونت‌ها علیه زنان در خانواده رخ می‌دهد و این رقم با تعداد تخطی‌های اطلاع داده‌شده به کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان هم‌خوانی دارد. با این‌که ماده ۵۴ قانون اساسی، دولت را به اتخاذ تدابیر لازم برای حمایت از خانواده مکلف می‌نماید؛ اما به دلیل عدم حاکمیت قانون در افغانستان، گونه‌های مختلف خشونت خانوادگی علیه زنان شامل ازدواج اجباری، ازدواج اطفال، قاچاق، روسپی‌گری اجباری، قتل ناموسی، سوء رفتار و ضرب و شتم وجود دارد. غالباً خشونت در خانواده به حدی شدید است که زن مجبور به فرار از خانه می‌گردد و زندان را بر خانه ترجیح می‌دهد.

مبحث دوم: عوامل و ریشه‌های خشونت خانگی در افغانستان

گفتار اول: فقدان سازوکار حمایتی مناسب برای زنان در مقابل خشونت

یکی از موضوعات نگران‌کننده در رابطه با آن دسته از مواردی که در گروه خشونت‌های خانوادگی قرار می‌گیرند، فقدان سازوکارهای روشن حمایتی است. در بسیاری از حالات، این زنان به علت عدم آگاهی یا عدم دسترسی به امکانات حمایتی، متحمل خشونت‌های دوام‌دار می‌گردند که در نهایت به نتایج وخیمی؛ مثل خودسوزی، فرار از منزل و خودکشی منجر می‌گردد.

بر اساس گزارش دیده‌بان حقوق بشر در مورد وضعیت زنان افغانستان، تحت عنوان «ما وعده‌های جهان را داریم»، در اکثر قضایا، زنان به خاطر ترس از بدرفتاری پلیس، یا فساد و یا ترس از انتقام‌گیری عاملان خشونت، خواستار کمک نمی‌شوند. در تحقیقی که از سوی بنیاد تحقیقات حقوقی زنان و اطفال در ۲۰۰۸ انجام یافت، تنها ۱۵ درصد فکر می‌کردند که زنی که به خاطر خشونت معلول شده است، باید از پلیس کمک بخواهد. کسانی که خواستار کمک می‌شوند، اگر با خصومت یا بدرفتاری آشکار مواجه نشوند، با بی‌توجهی پلیس روبه‌رو می‌گردند (P VI: (Human rights whatch, (December 2009).

به طوری که در گزارش گزارشگر ویژه سازمان ملل در خصوص حقوق بشر در سال

۲۰۰۸ آمده است، «مشکلات در سیستم قضایی افغانستان برای زنان به طور معناداری افزایش یافته است. بسیاری از زنان به راحتی در خطر کشته شدن قرار دارند و هیچ راهی برای تغییر وضعیت خود ندارند؛ چون بسیاری از آنها حتی حق ترک خانه را نیز ندارند» (A/HRC/8/3/Add.6. 29 May 2008).

هم چنین بر اساس این گزارش، از سوی دیگر، زنان به دلایل مختلف از سوی طالبان و دیگر عوامل مخالف دولت تهدید می شوند یا هدف ترور قرار می گیرند (Ibid. P21).

همان طور که ملاحظه شد، در این گزارش انواع خشونت ها و محرومیت ها علیه زنان بر شمرده شد، بدون این که مرجع حمایتی قابل اعتماد و مؤثری از سوی دولت و مراجع قضایی وجود داشته باشد.

در دادگاه ها و به طور کلی جامعه افغانستان، با پرونده های خشونت علیه زنان به شکل درست و قاطع برخورد نمی شود. بر اساس بررسی نهاد تحقیقاتی حقوق زنان و کودکان، ۴۶ درصد زنان از ترس مردان در خانواده های شان به دادگاه مراجعه نمی کنند و ۴۲ درصد دیگر نیز به دلایل کندی کار دادگاه ها، بیش از شش ماه منتظر صدور حکم دادگاه می مانند. تحقیق کنندگان در این نهاد می گویند در حال حاضر بیش تر زنان عارض و متهم در افغانستان، دسترسی به وکیل مدافع ندارند (گفتمان حقوق زن، ۱۳۸۸: ۱۲).

نمود قانون مشخص و فراگیر در باره خشونت خانگی، عدم پیگیری چنین شکایت هایی، کاغذبازی اداری و اتلاف وقت های طولانی، کم بود یا نبود کارشناسان حقوقی، نفوذ شبه نظامیان بر دستگاه قضایی و خصوصی پنداشتن خشونت خانگی، سبب شده است که هیچ گاه به چنین پرونده هایی رسیدگی لازم صورت نگیرد. معاف بودن مردان خشونت طلب از مجازات نیز عاملی است که باعث تشدید خشونت می شود. زنان بسیاری به دلیل جرم اخلاقی، فرار از خانه و مانند آن در بازداشت گاه های پلیس و زندان های افغانستان به سر می برند؛ اما هرگز مردی یافت نشده است که به جرم بد رفتاری، خشونت و آزار زنان زندانی شود (روحانی، همان: ۱۲).

همراه با معافیت، نبود حمایت کافی دولت از زنان، آن‌ها را در خطر می‌اندازد. ارگان‌های تنفیذ قانون و مقامات قضایی توجه لازم را در برابر گزارشات تهدیدی و حمله علیه زنان نمی‌نمایند. این نهادها غیر مؤثر، بی‌کفایت ناکارا و فاسد خوانده شده‌اند. گذشته از این، نهادهای مذکور فاقد کارمندان و منابع شایسته و ورزیده‌اند که ممکن است کارایی لازم را نداشته باشند. بسیاری از زنان از گزارش تهدیداتی که متوجه‌شان است، خودداری می‌ورزند تا مبدا با تهدیدات بیشتر مواجه گردند (Silence is Violence- End Violence Against Women in Afghanistan PII, Ibid).

گفتار دوم: زمینه‌های اعمال خشونت در قوانین

در قوانین افغانستان ماده خاصی برای حمایت از زنان در برابر خشونت افراد ذکور خانواده وجود ندارد که به‌طور مشخص، رفتار خشونت‌بار مرد را، چه فیزیکی و چه روانی، جرم شمرده باشد و یا اصولاً خشونت را تعریف کرده باشد. به‌طور کلی، ضرب و جرح، از جمله جرایمی است که مقنن افغانی مجازات‌های راجع به آن را در شکل عمومی مطرح کرده و به خشونت علیه زنان در خانواده به‌طور خاص نپرداخته است. خشونت‌هایی که ریشه قانونی دارند، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. خشونت‌هایی که عموماً به بهانه‌های مختلفی، مانند دین، به‌وسیله قوانین ضد انسانی در یک کشور علیه زنان اعمال می‌گردند.

۲. خشونت‌هایی که حاصل عدم تطابق قوانین مدنی با قوانین اساسی کشورها و معاهدات بین‌المللی‌اند که کشور مزبور آن‌ها را پذیرفته است.

زنان افغانستان در مراحل تاریخی از هردو نوع به‌ویژه از قوانینی رنج برده‌اند که زن را نه به‌عنوان یک انسان؛ بلکه به‌عنوان موجودی که در خدمت مردان است و جزء اشیاء مایملک آنان محسوب می‌شود، شناخته است. این خشونت قانونی مستقیم در دستورات طالبان به وضوح دیده می‌شد و زنان کشور ما ضربات سنگینی را از ناحیه آن متحمل شده‌اند.

اما آنچه که امروز در سایه قانون اساسی جدید کشور به چشم می‌خورد، نوع دوم خشونت‌های قانونی است؛ خشونت‌هایی که قانون اساسی آن‌ها را به رسمیت نمی‌شناسد؛ لیکن به دلیل عدم توازن قوانین مدنی با قانون اساسی، این خشونت‌ها همچنان بر ضد زنان به کار گرفته می‌شوند. قانونی که به مردان حق تعدد زوجات را می‌دهد، از جمله همین قوانین است که مغایر ماده ۲۲ فصل دوم قانون اساسی جدید کشور می‌باشد و راه را برای سوءاستفاده مردان از این قانون باز می‌گذارد.

چه بسیار زنانی که توسط سوءاستفاده شوهران‌شان از این قانون، قربانی هوس‌های آنان شده‌اند و راه برقراری عدالت نیز از طریق همین قانون به روی‌شان بسته شده است؛ چرا که این قانون در نهایت تنها امتیازی که به زن قربانی می‌دهد، حق جدایی است که این جدایی بیش‌تر به نفع شوهر است تا به نفع زن؛ زیرا که زندگی مشترک خود را در مقابل به‌دست‌آوردن مشکلات بیش‌تر از دست می‌دهد و باید در نهایت بی‌پناهی و آسیب‌دیدگی با مشکلات مختلف اجتماعی روبه‌رو شود. در ذیل به توضیحاتی در مورد این قانون می‌پردازیم.

در حقوق فامیل (خانواده) افغانستان، تعدد زوجات برای مردان اجازه داده شده است. در ماده (۸۶) جلد اول قانون مدنی «حقوق فامیل» چنین صراحت دارد: مرد تحت شرایط آتی می‌تواند بیش از یک زن داشته باشد:

تأسیس ۱۳۹۴

۱. در حالتی که خوف عدم عدالت بین زوجات موجود نباشد؛
۲. در حالتی که شخص کفایت مالی برای تأمین زوجات؛ از قبیل غذا، لباس، مسکن و تداوی مناسب را دارا باشد؛
۳. در حالت مصلحت مشروع؛ مانند عقیم‌بودن زوجه اولی و یا مصاب‌بودن وی به امراض صعب‌العلاج (قانون مدنی افغانستان، باب تمهیدی).

متأسفانه مقنن برای محدودساختن این حق تدابیر مشخصی را اتخاذ ننموده و مرجع باصلاحیتی را معین نکرده تا قدرت مالی و امکانات مرد را برای اجرای عدالت کافی

تشخیص بدهد، یا عقیم بودن همسر اول مرد را ثابت کند و یا هرگاه مرد بدون رعایت شرایط پیش‌بینی شده در ماده (۸۶) قانون مدنی در مورد تعدد زوجات، زن دوم اختیار کند، مجازاتی برای آن معین نشده است؛ بنابراین، شرایط ماده مذکور هیچ‌گونه ضمانت اجرایی ندارد و در عمل حقوق زنان پایمال می‌گردد، که این موضوع نوعی خشونت را علیه زنان می‌دهد. در حقیقت این امر نوعی خشونت حقوقی و سیاسی است که با عملکرد دولت علیه زنان اعمال می‌شود. این خشونت به صورت غفلت از حقوق انسانی زنان، در قانون‌گذاری انعکاس می‌یابد و به صورت عدم حمایت از برابری حقوق زن و مرد در سیاست‌گذاری ظاهر می‌شود؛ بنابراین، برای کاهش خشونت، باید در مرحله نخست هم در قانون جزا و هم در قانون مدنی، به خصوص جلد اول قانون مدنی که مربوط به حقوق فامیل است، بازنگری عمیق و دقیق صورت گیرد و بازنگری در قانون تنها زمانی امکان‌پذیر است که دیدگاه مقنن تغییر کند. تا زمانی که زن از دیدگاه مقنن ما جنس دوم محسوب می‌شود، بازنگری قانون نیز از حد اصلاحات جزئی و کم‌اهمیت فراتر نمی‌رود. مقنن باید اساس زناشویی را بر مشارکت زن و مرد قرار دهد (روحانی، ۱۳۸۶).

البته باید گفت که قانون اساسی نیز ابهامات و تضادهایی در خود دارد که سبب سردرگمی‌های بعدی در اجرای قانون شده است؛ طوری که عده‌ای می‌توانند از آن به نفع خود استفاده کنند؛ به طوری که در ماده ۱۳۰ قانون اساسی آمده است که «در حالاتی که حکمی در رابطه با موضوع وجود نداشته باشد، به اساسات شریعت اسلام رجوع شود...».

از آنجایی که این قانون برای تفسیر احکام شرعی مرجع معینی مشخص نکرده است، این ابهام باعث شده است تا در مسأله خشونت علیه زنان، اغلب اوقات سنت‌های قبیله‌ای خود را بر شریعت تحمیل کنند و به ضرر زنان حکم جاری شود (روحانی، ۱۳۸۶).

هم‌چنین عده‌ای با توسل به گویا مشروعیت احکام شرع در قانون اساسی، حضور زن را در منصب قاضی دادگاه عالی نمی‌پذیرند و عده‌ای نیز با توسل به ماده ۲۲ فصل دوم حقوق اساسی و جایب اتباع، حضور زنان در این دادگاه را جزو حقوق زنان می‌دانند.

هم‌چنین تجاوز جنسی نیز بر اساس قانون جزای افغانستان جرم نیست. متجاوزان جنسی تنها به جرم «زناى به عنف» می‌توانند متهم شوند که گاهی باعث می‌شود که زنان نیز به‌خاطر زنا مورد پیگرد قانونی قرار گیرند. وجود ابهام در احکام قوانین افغانستان در ارتباط با تجاوز و در نتیجه عدم آگاهی نهادهای عدلی از چگونگی تطبیق آن‌ها، مشکل مصونیت را وخیم‌تر ساخته است. در قانون جزای سال ۱۹۷۶ افغانستان، هیچ حکم صریحی برای جرم‌خواندن تجاوز وجود ندارد. در موارد ارتباط جنسی اجباری، مقامات قضایی و پلیس در نتیجه اغلب متوسل به مفهوم زنا می‌شوند. با این وجود، زنا مطلقاً مفهوم رضایت را در برنمی‌گیرد که یکی از عناصر اصلی تجاوز می‌باشد و تنها به افرادی اشاره می‌کند که دارای روابط جنسی خارج از ازدواج می‌باشند. علاوه بر این، در اصل هردو نفری که دست به زنا زده باشند، از لحاظ قانونی مجرم می‌باشند. اگرچه چنانچه ثابت شود که اجبار در کار بوده، قربانی مسؤولیت جنایی نخواهد داشت. مشخص نیست که این تمایز بین زناى اجباری و اختیاری در محاکم افغانستان چگونه تطبیق می‌شود (Human rights wath, December 6, 2009. pVI).

به‌عنوان یکی از دستاوردهای عمده گروه‌های جامعه مدنی و فعالان حقوق زنان، رئیس‌جمهور قانون محو خشونت علیه زنان را انتشار داد. این قانون، که تجاوز جنسی را جرم می‌شمارد، پس از تصویب مجلس، به اجرا درآمده است. این قانون با وجود نواقص آن، دستاورد مهمی برای فعالان حقوق زنان بود که آن را دنبال کردند و به‌عنوان بنیان مهمی برای تغییرات در شیوه برخورد دولت و شهروندان خصوصی با خشونت جنسیتی عمل خواهد کرد (Ibid).

گفتار سوم: ریشه خشونت در سنت‌های اجتماعی و فرهنگی و رسوم محلی

خشونت در خانواده در سال‌های اخیر مورد توجه زیاد قرار گرفته است. زن‌آزاری از موارد شناخته‌شده خشونت در خانواده محسوب می‌شود. زنانی که توسط همسران‌شان مورد ضرب و جرح قرار می‌گیرند و یا مردانی که همسران‌شان را سیلی می‌زنند، اکثراً زمینه‌های اجتماعی مشابهی دارند و اکثراً در دوران کودکی خشونت‌های خانوادگی را تجربه کرده‌اند و بیش‌تر

متعلق به خانواده‌هایی هستند که پدر خشن داشته‌اند؛ بنابراین، در بزرگسالی پسرها رفتار پدران‌شان را و دخترها رفتار مادران‌شان را تقلید می‌کنند و زن‌آزاری اکثراً در خانواده‌هایی صورت می‌گیرد که در آن‌ها مردسالاری حکم‌فرما بوده است؛ بنابراین، در جامعه مردسالار افغانستان ظلم و خشونت علیه زنان بسیار رایج است (روحانی، ۱۳۸۶)؛ بنابراین، می‌توان گفت خشونت و تبعیض علیه زنان و دختران در افغانستان ریشه اجتماعی و فرهنگی دارد.

تسلط آداب و رسوم ناپسند، از قبیل ازدواج‌های اجباری در سنین مختلف، بد دادن، بدل قراردادن، تعدد زوجات، تبادل زنان در مقابل اجناس و اموال، قاچاق و خرید و فروش زنان به صورت برده، زندگی مشترک با خانواده شوهر، ازدیاد اطفال، حجم زیاد کار، دادن دختر به عنوان نذرانه، مقصدانستن زنان در به وجود آمدن و تولد زیاد دختران در خانواده، فرهنگ مردسالاری در بینش و منش مردان جامعه افغانستان، پایین بودن سطح آگاهی و درک عمومی زنان از حقوق‌شان و نداشتن استقلال اقتصادی زنان و هم‌چنین عدم خودباوری و اعتماد به نفس زنان را می‌توان از زمره ریشه‌ها و علل اعمال خشونت در افغانستان دانست (www.Aihrc.Org.af. visited in 5/3/2009).

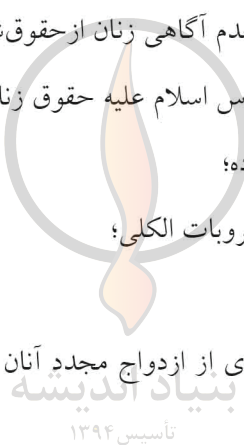
علاوه بر آداب و رسوم که مهر تأیید بر رفتار خشونت‌آمیز علیه زنان و دختران می‌زند، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌هایی که در فرهنگ شفاهی ما رایج است، نیز حامل پیام خشونت و توهین و تحقیر نسبت به زنان و تشویق مردان به انجام آن است؛ مثلاً می‌گویند دختر با لباس سفید به خانه شوهر می‌رود و با کفن سفید از خانه شوهر بیرون می‌شود. در مجموع، فرهنگ افغانی، حفظ ارزش‌ها و شرافت زن را در این می‌داند که تحت هر شرایطی زناشویی را بپذیرد و به گسیختن آن اقدام نکند.

هم‌چنین علاوه بر موارد ذکر شده، عقاید سنتی جنسیت اکثراً با حکم خودسرانه مذهب تقویت می‌گردد که شامل تعبیر محافظه‌کارانه و در برخی موارد، سوء تعبیر از اسلام از طرف رهبران مذهبی و جامعه ممکن است عواملی باشند که در محدودسازی شرکت زنان در زندگی اجتماعی و اعمال خشونت بر آنان کمک نمایند (Silence is Violence- End)

افغانستان زمینه تعبیرهای خرافی از دین را فراهم نموده و باعث انتشار عقاید تبعیض‌آمیز نسبت به زنان از اسلام شود و زمینه ظلم و خشونت علیه زنان را به بهانه حفظ ارزش‌های دینی فراهم نماید.

لذا در شرایط کنونی، دلایل ذیل را می‌توان از علل و عوامل خشونت علیه زنان افغانستان توسط مردان دانست:

- نداشتن سواد یا کم‌سوادی مردان؛
 - عدم آگاهی مردان از حقوق زنان و عدم آگاهی زنان از حقوق‌شان؛
 - سوءاستفاده از اصول احکام دین مقدس اسلام علیه حقوق زنان؛
 - بی‌کاری مردان و فقر اقتصادی خانواده؛
 - معتادبودن مردان به مواد مخدر و مشروبات الکلی؛
 - محروم‌شمردن زنان از میراث؛
 - میراث قراردادن زنان بیوه و جلوگیری از ازدواج مجدد آنان با افراد غریبه در بعضی نقاط افغانستان؛
 - وجود زمینه‌های خشونت در قوانین و عدم تخصص و مهارت اکثر قضات افغانستان و ضعف و سهل‌انگاری دستگاه‌های اجرایی کشور؛
 - پایین‌بودن جایگاه اجتماعی و سیاسی زنان، وجود و حاکمیت اسلحه به‌جای قانون در بسیاری از مناطق کشور؛
 - جنگ فرسایشی و درازمدت در افغانستان که باعث عدم اعتماد به نفس در زنان و وابستگی بیش‌تر آنان به مردان و احساس مالکیت در مردان شده است (روحانی، همان).
- همان‌طور که گفته شد، قرن‌ها است که زنان و دختران افغانستان، قربانی اعتقادات و سنت‌های غلط حاکم بر جامعه خویش هستند و انواع خشونت‌ها را تحمل نموده و در مقابل



آن اعتراضی نمی‌کنند؛ گویی حق مسلم مرد خانواده است که زنش را مورد توهین و تحقیر و آزار قرار دهد و این شیوه معمول زندگی زناشویی است و اعتراض در مقابل آن، گستاخی و غیرمعمول است. درک این موضوع که چرا زنان چنین رابطه بد و خشونت‌آمیزی را تحمل می‌کنند، دشوار است. عوامل گوناگونی وجود دارد که ترک چنین رابطه نامطلوبی را دشوار می‌کند. این عوامل را می‌توان چنین برشمرد:

۱. ترس از خشونت‌های پسین: آمار نشان می‌دهد نیمی از موارد قتل زنان زمانی رخ داده است که آن‌ها مرد (شوهر، پسر، پدر) را ترک کرده یا در حال ترک او بودند.
۲. ناآگاهی حقوقی: بسیاری از زنان نمی‌دانند چه حقوقی دارند و چگونه از حقوق قانونی خود در جامعه بهره بگیرند.
۳. وابستگی اقتصادی: نداشتن استقلال مالی و عدم سواد و تخصص برای انجام کاری، زندگی زن را پس از ترک مردش طاقت‌فرسا می‌سازد.
۴. حفظ سامان فرزندان: بسیاری از زنان نگران از سرنوشت فرزندان خود، می‌پندارند حفظ رابطه نامناسب بر ترک خانه و خطر نابسامانی فرزندان برتری دارد. این در حالی است که در چنین شرایطی، فرزندان از جمله قربانیان خشونت خانگی هستند.
۵. حفظ آبرو: بسیاری از زنان از واکنش اجتماع نگران هستند و می‌ترسند که خود و خانواده پدرش مورد شماتت و سرزنش مردم قرار گیرند و انگشت‌نما شوند.
۶. وابستگی عاطفی: احساسات ضد و نقیض مانند ترس، شرم، علاقه به مرد، امید به بهبود معجزه‌آسای شرایط و پایبندی به رابطه، سبب می‌شود زن از ترک مرد چشم‌پوشد.
۷. نداشتن اعتماد به نفس و خودکم‌بینی: بدرفتاری مرد پس از چندی، از عزت نفس زن می‌کاهد.
۸. تربیت فرهنگی: بسیاری از زنان به‌گونه‌ای پرورش یافته‌اند که فکر می‌کنند این خشونت‌ها و رفتارهای تحقیرآمیز از جانب همسر، جزئی از زندگی مشترک است و

زندگی کامل را تنها در قالب یک همسر و مادر تجربه خواهند کرد، یا این که تصور می‌کنند طلاق گرفتن کار ناپسند و غلطی است. در برخی موارد، خانواده زن به همین دلایل او را از ترک کردن مرد باز می‌دارند (دهقان، همان: ۲۱۲ و ۲۱۳). با توجه به این که خشونت علیه زنان، ریشه در باورها و فرهنگ مردم افغانستان دارد و هر روز چهره بدل کرده و از صورتی به صورت دیگر تبدیل می‌شود و گاهی هم در اشکال تازه بروز پیدا می‌کند، مبارزه با آن نیاز به درک درست و طبقه‌بندی شده از انواع مختلف آن دارد و برای از بین بردن آن باید از طریق بالابردن سطح فرهنگ و آگاهی مردم و تغییر نگرش آن‌ها در مورد زنان، به صورت برنامه‌ریزی شده و طرح‌های بلندمدت وارد عمل شد.

نتیجه‌گیری و پیشنهادات

الف) نتیجه‌گیری: همان‌طور که ملاحظه شد، انواع خشونت علیه زنان در افغانستان اعمال می‌شود. به دلیل شرایط سخت اقلیمی و هم‌چنین شرایط خشونت‌بار جنگ و درگیری، خشونت در افغانستان امری انکارناپذیر است؛ اما خشونت علیه زنان، چه در خانواده و چه در جامعه و حتی در قوانین داخلی، نیز امری رایج است. زنان در خانه‌های خود و در محل کار و در جامعه انواع خشونت‌ها، از قبیل خشونت‌های فیزیکی، روانی، جنسی و اقتصادی را تجربه می‌کنند. بیش‌تر خشونت‌ها علیه زنان در خانواده صورت می‌گیرد که از سوی مردان خانواده، به‌خصوص شوهران، پدران و برادران، بر زنان و دختران خانواده اعمال می‌شود. این خشونت‌ها که بیش‌تر شامل ضرب و جرح، سوزاندن، حبس کردن در خانه و محرومیت از فعالیت اجتماعی، ازدواج‌های اجباری، آزار جنسی، محرومیت اقتصادی، شکستن اعضای بدن و حتی در بعضی موارد منجر به قتل نیز می‌شوند، چون در درون خانه صورت می‌گیرند و جزء مسائل خصوصی خانواده محسوب می‌شوند، معمولاً مورد پیگرد قانونی قرار نگرفته و مرتکبان آن با خیالی آسوده به آزارهای خود ادامه می‌دهند. زنان برای رهایی از این خشونت‌ها هیچ راهی ندارند؛ چون نه‌تنها در قوانین افغانستان از آن‌ها در مقابل خشونت به‌طور کافی



حمایت نشده؛ بلکه پلیس و دستگاه قضایی افغانستان نیز در این مورد بسیار منفعل بوده و کاری برای آن‌ها انجام نمی‌دهند. در بسیاری موارد، خود پلیس و دستگاه قضایی از عاملان خشونت علیه زنان هستند. همان‌طور که قبلاً هم گفته شد، زنان به‌سختی امکان دستیابی به مراجع قانونی برای شکایت علیه مرتکبان خشونت را دارند؛ چون اولاً، مراجعه زنان به پلیس و مراجع قضایی برای دادخواهی ننگ بزرگ و باعث بی‌آبرویی زن می‌باشد و حتی زن نمی‌تواند بدون همراهی مرد، به اداره پلیس برود و ثانیاً، به دلیل عدم حاکمیت قانون، پلیس و مراجع قضایی توجهی به شکایت زنان نمی‌کنند و آن‌ها را به خانه‌های‌شان برمی‌گردانند و یا در موارد تجاوز جنسی یا فرار از ازدواج اجباری، زنان قربانی را به جرم فساد یا زنا دستگیر می‌کنند؛ یعنی علاوه بر این‌که خانواده و جامعه به زنان ظلم کرده و حقوق‌شان را ضایع می‌کنند، قانون و مراجع قضایی نیز بر این ظلم و تعدی می‌افزاید و از آن حمایت می‌کند.

دولت افغانستان و سازمان‌های بین‌المللی با این‌که اقدامات و تلاش‌های زیادی در زمینه منع خشونت علیه زنان انجام داده‌اند؛ از قبیل تصویب قانون رفع خشونت و اصلاح قانون اساسی و قانون مدنی برای حمایت از حقوق زنان، ایجاد مراکز ارجاع زنان برای دادخواهی و مجازات عاملان خشونت؛ اما به دلیل عدم نظارت دولت بر کار ارگان‌های قضایی و عدم حاکمیت قانون، نفوذ قدرتمندان و زورگویان محلی در دستگاه قضایی، وجود فرهنگ معافیت و گریز از پیگرد و کیفر و هم‌چنین ریشه‌دار بودن خشونت علیه زنان در فرهنگ عنعنات جامعه سنتی افغانستان، در حمایت از زنان در مقابل خشونت و جلوگیری از اعمال خشونت علیه زنان، چندان موفق نبوده است و خشونت علیه زنان در خانواده، جامعه، محل کار، ارگان‌های دولتی و مراجع قضایی به صورت‌های مختلف و دوام‌دار هم‌چنان ادامه دارد.

ب) پیشنهاد: راه‌کارهای پیشنهادی برای کاهش و زدودن خشونت علیه زنان در افغانستان عبارتند از:

۱. اصلاح اندیشه‌های ناپسند زن‌ستیزی در فرهنگ‌های اجتماعی، منطقه‌های شهری و روستایی با بهره‌گیری از نفوذ روحانیون و افراد با نفوذ محلی.
۲. گنجاندن متن‌های آموزشی در باره زدودن خشونت خانگی در کتاب‌های درسی مدرسه

و دانشگاه.

۳. ریشه‌یابی عوامل خشونت خانگی و راه کارهای مقابله با آن، از طریق لایحه‌های قانونی در پارلمان با در نظر گرفتن واقعیت‌های اجتماعی افغانستان.

۴. ایجاد نهادها و یا مکانیزم‌های حمایتی برای ضمانت اجرایی قوانین؛ مانند ایجاد و تقویت پلیس زن در هر ناحیه، محکمه رسیدگی به موارد خشونت و تبعیض و ایجاد خانه‌های امن از جانب دولت برای دفاع از زنان قربانی خشونت و پاسخ‌دادن به موارد تبعیض و خشونت بر زنان.

۵. اصلاح قوانین جزایی در جهت جرم‌انگاشتن خشونت علیه زنان و تجاوز جنسی.

۶. دولت باید قانون محو خشونت علیه زنان را تقویت و به اجرا گذارد و اطمینان حاصل کند که مسوده قانون محو خشونت علیه زنان، صریحاً تجاوز جنسی را جرم پنداشته و یک تعریف واضح از تجاوز جنسی مطابق با قوانین بین‌المللی در این قانون گنجانیده شود و همچنین رهنمودی واضح در مورد «قتل‌های ناموسی» را در خود داشته باشد و شامل مکانیزمی باشد که مسؤولین دولتی را به‌خاطر پنهان‌داشتن جرم تجاوز جنسی، مسؤول قرار دهد.

بنیاد اندیشه

۷. تقویت ظرفیت نهادهای قانون‌گذار و قضایی برای تشخیص نمودن خشونت علیه زنان، به‌خصوص تجاوز، به یک روش مؤثر و حرفه‌ای که به هیچ صورت با مصونیت و امنیت قربانیان سازش نکند. این مسأله باید شامل ارائه یک آموزش مفصل در مورد حقوق زنان و استخدام و آموزش کارمندان زن به افراد قانون‌گذار و قضایی باشد.

۸. آموزش‌های لازم در مورد احکام قانون محو خشونت علیه زنان برای مسؤولان مجری قانون برای تطبیق احکام این قانون.

۹. دادن آموزش‌ها و راهنمایی‌های لازم به قضات، پلیس و دادستان‌ها برای روشن شدن برخی از ابهاماتی که در قانون جزا وجود دارد؛ مانند تفاوت بین زنای به عنف و مبنی بر رضایت طرفین؛ برای این که هیچ زنی که مورد تجاوز جنسی قرار گرفته است، به اتهام زنای «مبنی بر رضایت طرفین» مورد پیگرد قرار نگیرد.

۱۰. کمپین‌های وسیعی را از طریق تلویزیون و رادیو برای ارتقای آگاهی در مورد خشونت مبتنی بر جنسیت و تجاوز جنسی به‌عنوان یک جرم راه‌اندازی کند تا فهم عمومی از حقوق زنان و مجازات‌های قانونی علیه جرایم خشونت علیه زنان را افزایش دهد.

۱۱. از سازوکارهای غیررسمی حل منازعه (جرگه‌ها و شوراها) در رسیدگی به جرم تجاوز جنسی بر اساس نرم‌های عرفی که باعث نقض حقوق زنان می‌شود، جلوگیری به‌عمل آورد.

۱۲. زنان و دخترانی را که به‌دلیل «فرار از خانه» تحت تعقیب و اتهام می‌باشند، آزاد کند و از آن‌ها به‌خاطر بازداشت غیرقانونی‌شان عذرخواهی کند؛ زیرا در حالی این زنان تحت پیگرد قرار می‌گیرند که در قوانین جزایی افغانستان، چنین عملی به‌عنوان جرم تعریف نشده است.

۱۳. مسؤول و پاسخ‌گو قراردادادن مسؤولین دولتی‌ای که به‌طور مناسب و دقیق، عاملین خشونت جنسی را مورد پیگرد و تحقیق قرار نمی‌دهند.

۱۴. دادگاه عالی باید برای قضات جدید و فعلی در باره حقوق زنان، تبعیض جنسیتی و خشونت علیه زنان و دختران آموزش فراهم کند.

۱۵. تفاوت بین زنا و تجاوز جنسی را برای تمامی قضات روشن سازد.

۱۶. تشکیل ستاد ویژه برای پیش‌گیری از قتل‌ها و خشونت‌های ناموسی و نیز خودسوزی زنان در منطقه‌های آسیب‌پذیر.

منابع

۱. پوراسلامی، محمد و دیگران (۱۳۸۰)، «حذف خشونت علیه زنان»، مجموعه مقالات همایش توانمندسازی زنان، تهران، مرکز امور مشارکت زنان.
۲. تحقیق جندر و حقوق، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان.
۳. تحقیق یوناما (۲۰۰۹)، «خاموشی خشونت است، به بدرفتاری علیه زنان در افغانستان خاتمه دهید»، کابل، افغانستان.

۴. تحقیقی در مورد «خودکشی زنان در حوزه جنوب غرب»، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان، ۱۳۸۵، کابل.
۵. توضیح مختصر حقوق اساسی اتباع در قانون اساسی افغانستان، از انتشارات کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان.
۶. دهقان، محمدصادق (۱۳۸۵)، «خشونت خانگی در افغانستان»، مجله مطالعات حقوقی، سال اول، شماره اول.
۷. روحانی، علی رضا (۱۳۸۶)، «نقش نهادهای ملی در ارتقای حقوق بشر»، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق بشر، دانشگاه مفید قم.
۸. سازمان حقوق جهانی (Global Rights) (۲۰۰۸)، «زندگی کردن با خشونت»، گزارش ملی در مورد بدرفتاری‌های خانوادگی در افغانستان.
۹. فروغ ذوالفقار، وژمه (۲۰۱۴)، «تحقیق در مورد خشونت علیه زنان در افغانستان بر اساس گزارش‌ها از سال ۲۰۰۸ به بعد»، انستیتوت زنان، صلح و امنیت.
۱۰. کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان (۲۰۰۸)، بانک اطلاعات.
۱۱. کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان (بخش حقوق زنان)، تحلیل و تدوین (۱۳۸۳)، «خشونت علیه زنان»، مؤسسه تحقیقات اجتماعی.
۱۲. گزارش وضعیت حقوق بشر در افغانستان (۱۳۸۷)، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان.
۱۳. گزارش وضعیت حقوق بشری زنان (۱۳۹۰)، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان.
۱۴. گزارش وضعیت زنان افغانستان در سال ۲۰۰۸ میلادی، کمیسیون مستقل حقوق بشر افغانستان.
۱۵. گفتمان حقوق زن (۱۳۸۸)، «جایگاه زنان در یک جامعه مردسالار»، شماره ۴۴.

16. [www. aihrc.org.af](http://www.aihrc.org.af).

بنیاد اندیشه

17. Silence is Violence- End Violence Against Women in Afghanistan Kabul, Afghanistan, 8 July 2009 PII, is available in <http://unama.unmissions.org/Portals/UNAMA/human%20rights/vaw-dari.pdf>.

18. A/HRC/6/NGO/ August 2007, Womans' Right. Is available in <http://daccessdds.un.org/doc/UNDOC/GEN/G07/139/00/PDF/G0713900.pdf?OpenElement-visited in 4/6 /2009>.

17. Report of the United Nations High Commissioner for Human Rights on the human rights in Afghanistan and on the achievements of technical assistance in the field of human rights - A/HRC/7/27. 21 February 2008 /p7/18-23. is available in: <http://daccess-dds-ny.un.org/doc/UNDOC/GEN/G08/107/76/PDF/G0810776.pdf>.

18. Silence is Violence- End Violence Against Women in Afghanistan . P II.

19. We Have the Promises of The World, Women rights in Afghanistan , Human rights whatch, December 2009. P VI.

20. A/HRC/ 8/3/Add.6. 29 May 2008.

21. We Have the Promises of The World, Women rights in Afghanistan , Human rights wath,-
December 6, 2009. pVI.
22. www. Aihrc. Org.af. visited in 5/3/2009.
23. <http://daccessdds.un.org/doc/UNDOC/GEN/N94/095/05/PDF/N9409505>.